

صبحاحی بیدگلی و شاهنامه

روح الله خادمی^۱

فاطمه زارعی^۲

چکیده

شاهنامه فردوسی، آن درخت تناور سایه‌گستر، سایه‌ای به گستردگی تمام فرهنگ و تمدن کهنسال ایرانی دارد. ایرانیان دانشور، همواره از برکت آن طوبای جاودانه برخوردار بوده و سحرآفرینی‌هایشان از آن مایه گرفته‌اند. داستان‌های جادوکننده و زیبای شاهنامه از منابع الهام شاعران بوده است. جمشید با آن جام رازآلود، رستم با گرز گاو ساروش سوار بر رخس غیرتمند، بیژن در چاه تنهایی، سیاوش در پرده عصمت و دیگر نیکان تاریخ اساطیری ایران همیشه زینت‌بخش اوراق شعر، صفحات نقاشی و تصویرگری و نقش طاق‌ها و رواق‌ها بوده و هستند و قسمت عمده‌ای از خاطرات جمعی تلخ و شیرین ایرانی را تشکیل می‌دهند.

حاجی سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی (متوفای ۱۲۱۸) از پایه‌گذاران نهضت بازگشت ادبی است که در بازگشت به خاطره دوران اوج و فخامت شعر فارسی، شاهنامه و نقش و نگارهای نازنین آن را به خوبی دریافته و اوراق شعر خود را با مضامین شاهنامه‌ای آراسته است.

صبحاحی بیدگلی، علاوه بر یادکرد فردوسی با عنوان دانای طوس، تلمیحات شاهنامه‌ای را نیز با اهداف مختلفی چون توصیف ممدوح، مفاخره، تصویرسازی و بیان پند و اندرز به کار گرفته و بدین‌گونه در هر دو گستره زبان و اندیشه از شاهکار ادب فارسی بهره گرفته است.

واژگان کلیدی: صباحی بیدگلی، شاهنامه، حماسه، شعر دوره بازگشت.

۱- مقدمه

نهضت بازگشت ادبی که در پی اهتمام گروهی از فضلالی سده دوازدهم همچون مشتاق، آذر، هاتف، صباحی، نصیر اصفهانی و یاران‌شان در عرصه ادب فارسی نمودار شد، فرصت خوبی برای بازگشت به خویشتن و تأمل در داشته‌های فراموش شده و آرایه‌های گل اندود شده فرهنگ و ادب فارسی بود. آنان که دغدغه زبان و ادب و فصاحت و بلاغت داشتند و سرمشقشان فردوسی و انوری و سعدی و حافظ بود، سعی کردند با استفاده بجا و مناسب از امکانات و مصالحی که این بزرگان در اختیارشان نهاده بودند، کاخ ترک خورده شعر فارسی را در میان انکار و طعن و تمسخر مخالفان، از فرو ریختن و در هم شکستن نجات بخشند.

یکی از بذل و بخشش‌های ابوالقاسم، مضامین شاهنامه‌ای است که شعرای بازگشت نیز مانند دیگر شعرا از فردوسی هدیه گرفته‌اند و گراف نیست اگر گفته شود که سنت شعر فارسی در همه دوره‌ها و امدار شاهنامه فردوسی است. پژوهشگران در سال‌های اخیر، شمه‌ای از بازتاب شاهنامه در شاعران از جمله ناصر خسرو (نک. مشتاق مهر و آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۹۵)، خاقانی (نک. اردلان جوان، ۱۳۶۷، آیدنلو، ۱۳۸۳: ۷ و نوریان، ۱۳۸۰: ۲۰)، مسعود سعد سلمان (نک. محمدی افشار، ۱۳۸۹: ۱۵۷)، مولوی (نک. سیف، ۸۳ و ۱۳۸۲: ۶۱)، سعدی (نک. رعدی آذرخی، ۱۳۶۱: ۴۵۹)، حافظ (نک. خالقی مطلق، ۱۳۸۴: ۳۳)، قانلی (نک. آیدنلو، ۱۳۸۷: ۱۳۳)، میرزا عبدالله شکوهی تهرانی (نک. آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲) و غیرهم را استشمام و دیگران را نیز به این تماشا دعوت کرده‌اند.

پژوهشی که در پیش رو داریم تلاشی صمیمانه جهت دریافت انوار شاهنامه فردوسی بر شعر صباحی بیدگلی است. صباحی بیدگلی (تولد حدود ۱۱۴۰ - وفات ۱۲۱۸ هـ ق.) از شعرای قرن دوازدهم و اوایل سیزدهم هجری است. «دوران زندگی او مصادف با دوره‌ای بود که در اروپای آن عصر دوران انقلابات ایران خوانده می‌شد. این انقلابات از

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

شورش جمعی از افغانه در خراسان آغاز شد و در اصفهان به سقوط صفویه انجامید. دنباله آن یک چند در هرج و مرج ناشی از تاخت و تاز طوایف افغان بر نواحی آباد کشوری بی‌صاحب گذشت. پس از آن جنگ‌های نادر و کشمکش مدعیان قدرت در سال‌های بعد از قتل او پیش آمد که منجر به تجزیه شرق و غرب کشور شد و از میان گرد و غبار کشمکش‌ها کریم‌خان زند سر برآورد که حتی فرمانروایی بالنسبه پدرانۀ او در آنچه تحت فرمانش درآمد خود یک دوران انقلاب آرام و انحطاط بود.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۱۹)

«احوال شعر و شاعری هم در این سال‌ها به نحو چاره‌ناپذیری در انحطاط بود. فقر و پریشانی که حاصل انقلابات عصر بود، حتی مدعیان قدرت را دچار خست و دنائت کرده بود و در این معنی برای شاعران بازاری - ستایشگران حرفه‌ای که هنوز با متاع کاسد شعر، دایم از این در به آن در در تکاپوی معاش بودند- نیز شعر را مایه ادبار و نحوست می‌ساخت.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۳۲۱)

در این جستار، موضوع «فردوسی و شاهنامه در شعر صبحی بیدگلی» در ذیل سه عنوان بررسی شده است: ستایش فردوسی و شاهنامه، اشخاص و عناصر شاهنامه در شعر صبحی بیدگلی، صحنه‌پردازی‌های حماسی در شعر صبحی بیدگلی.

۲- تأثیرپذیری صبحی از شاهنامه

جلال خالقی مطلق، شاهنامه پژوه بزرگ معاصر، تأثیرپذیری از شاهنامه را مسأله‌ای فراگیر و عمومی می‌داند: «با پیدایش شاهنامه، مهم‌ترین اثر از میان همه آثاری که ایرانیان به یکی از زبان‌های ایرانی از خود به یادگار گذاشته‌اند، این نیز پدیدار گشت که از آن‌روز دیگر هیچ فارسی‌زبان فرهیخته‌ای پیدا نخواهد گشت که ادعای شناخت فرهنگ و ادب و زبان و تاریخ و هنر داشته باشد و خود را از خواندن این کتاب بی‌نیاز بداند، از این‌رو، شگفت نیست که پس از فردوسی در میان بزرگان این سرزمین از کسانی چون عطار، نظامی، خیام، سهروردی، سعدی، مولوی و حافظ که هریک در زمینه کار خود یکی از نوابغ جهان به شمار می‌روند، گرفته، تا صدها شاعر و سخنور و مورخ و حکیم و لغوی و نقاش و نقال و مرد سیاست همه کمابیش در دایره مغناطیس شاهنامه افتاده‌اند.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۴: ۳۳)

حماسه ملی ایران، شاهنامه، تحت نفوذ اندیشه و سخن فردوسی طوسی، به اشکال مختلف در دیوان صبحی کاشانی منعکس شده است که از آن جمله می‌توان به مفاخره (که ژرف‌ساخت آن حماسی است)، مدح ممدوحان به جنگاوری و بخشش و شکوه پادشاهی، اوصاف حماسی، تلمیح به شخصیت‌ها، شاهان و پهلوانان اساطیری، پند و اندرزهای شاهنامه‌ای، داستان‌های حماسی و ... اشاره کرد. آنچه در ادامه می‌آید حاصل بازخوانی دیوان صبحی بر اساس نگره‌های شاهنامه‌ای و حماسی اوست.

۲-۱- ستایش فردوسی و شاهنامه

تنها ستایش فردوسی در دیوان صبحی بیدگلی بیتی است که در آن از فردوسی با عنوان «دانای طوس» و در ردیف نظامی گنجوی که او را «استاد گنج» خوانده، یاد می‌کند:

دانای طوس و درگه اولاد آبتین استاد گنجه و در فرزند فیلقوس
(دیوان: ۱۶)

و در مدح آذر بیگدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵ هـ ق) که او را فردوسی دهر دانسته است:

سعدی دور، انوری عهد، فردوسی عنصری عصر، آذر خسرو ملک سخن
(دیوان: ۲۷)

احتمالاً لقب سعدی دو، ناظر بر تألیف کتاب «گنجینه» به سبک بوستان سعدی، انوری عهد و عنصری عصر بخاطر سرایش قصاید مدحیه و «فردوسی دهر» بخاطر سرایش مثنوی یوسف و زلیخاست که قدما «یوسف و زلیخا»

به فردوسی منسوب داشته‌اند. البته نظر آذر در مورد فردوسی، مطابق گفته صباحی نیست: «در این هفتصد سال کسی از زمره شعرا نیامده که راه هم چشمی او سنجد، بلکه احدی نبوده که سر از ربه شاکردی او پیچد.» (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷: ۹۰). آذر، فردوسی و انوری و نظامی و سعدی را ارکان اربعه ملک فصاحت دانسته است. (همان، ۲۷۵) صباحی جایی دیگر نیز در رثای آذر، او را برتر از انوری و فردوسی دانسته است:

سپهر برد ز یاد انوری و فردوسی
 زمانه برد ز خاطر فرزدق و اعشی
 (دیوان: ۱۲۲)

و از شاهنامه با عنوان «دفتر باستان» یاد می‌کند:

رو قصه رفتگان نظر کن
 شو دفتر باستان فروخوان
 (دیوان: ۳۰)

و لزوم پندآموزی از داستان‌های باستان را یادآوری می‌کند:

هر که را گوشی ز تاریخ جهان آموخت پند
 هر که را چشمی ز اوضاع جهان جست اعتبار
 گر نیوشنده است گوش و گر پذیرنده است
 داستان باستان او را بس است آموزگار
 پایگاه هر کسی باشد به مقدار عمل
 منزل عیسی به گردون، جای کیخسرو به غار
 (دیوان: ۴۶)

مطالعه دیوان صباحی نشان می‌دهد که او به آثار این شاعر بزرگ توجه و علاقه فراوان داشته و به شدت تحت تأثیر شاهنامه بوده است.

۲-۲- اشخاص و عناصر شاهنامه

صباحی از به تلمیح به شخصیت‌های داستانی شاهنامه و موضوعات اساطیری چند هدف را دنبال می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها، هنری‌تر و مؤثرتر کردن سخن است که از گذرگاه اغراق و تشبیه خصوصاً تشبیه تفضیل و مضمیر دنبال شده است.

تجلی شاهنامه و تلمیح به شخصیت‌ها و عناصر شاهنامه‌ای در شعر صباحی را می‌توان در عناوین زیر بررسی کرد:

۲-۲-۱- پادشاهان شاهنامه

جمشید: در تلمیح به داستان او سه بحث وجود دارد: ۱- اشاره به عظمت و پادشاهی او. در این مورد، صباحی جمشید را در مقام استعاره از ممدوحان خود به کار برده است. گاه در مدح کسانی همچون کریم‌خان زند و آغامحمدخان قاجار مبالغه را از حد می‌گذراند و آنها را همال و همتا و گاه برتر از جمشید و فریدون به تصویر می‌کشد. به عنوان نمونه در مدح کریم‌خان زند:

فریدون زمان جمشید ایام آنکه می‌زبید

هم آن بر حضرتش چاکر هم این بر درگهش دربان

(دیوان: ۱۱۲)

و ازین دست است افسر جمشید: ۲۴، جم فرمان: ۲۴، ایوان جم: ۴۶، جمجاه ۳۶ و ۹۴ و ۹۵، قصه جم: ۶۹، مملکت جم: ۱۰۲، عهد جم: ۱۰۷، جم همال: ۱۰۹ و جمشید سریر: ۸۳.

۲-۲- اشاره به جام شراب او

بیشترین مضمون سازی با داستان جمشید، با جام مشهور اوست. در جایی نامه آذر بیگدلی را از جهت آراستگی

به ساغر جمشید تشبیه کرده که به مروارید آراسته شده است. گاه کاسه سفالین خود را هم‌تراز جام جم دانسته و گاه خاک میخانه را برتر از جام شراب جمشید دانسته است.

زمین درگهش از نور مهر مستغنی
چو جلوه در کف جم ساغر بلور کند
(دیوان: ۱۰۰)

و ازین نوع است ساغر جمشید: ۳۸، جام جم: ۵۱، ۵۳، ۵۶ و ۶۹. نکته قابل ذکر در مورد جام جمشید این است که در طول تاریخ ادب فارسی، ما به‌ازای «جام جمشید» بیشتر همان جام جهان‌نمای کیخسرو است. مثلاً در این بیت حافظ:

گرت هواست که چون جم به سرّ غیب
بیا و همدم جام جهان‌نما می‌باش
(دیوان حافظ: ۲۳۹)

از سده ششم به بعد، جام جهان‌نما را بیش‌تر به جمشید نسبت داده‌اند، به خصوص که کاربرد اصطلاح جام جم به خاطر تجنیس آن و کوتاهی آن در شعر مطلوب‌تر بوده است. (خالقی مطلق، ۱۳۸۴: ۳۳) اما در شعر صبحی «جام جم» همیشه در معنای جام شراب به کار رفته است و این نکته شاید یکی از جاهایی است که دقت صبحی در حماسه شاهنامه را می‌رساند. بازگشت او به شاهنامه در این مورد بازگشتی اصیل است و متأثر از متون بعد از شاهنامه نیست.

۳- خلط داستان او با داستان حضرت سلیمان

در وصف شب چنین سروده است:

در ظلمت آب جانفزا، تیر شهاب
مه در دهان ازدها، جم در کنار اهرمن
(دیوان: ۲۳)

که «جم» هم می‌تواند جمشید باشد و هم حضرت سلیمان(ع). در هم آمیختن داستان این دو شخصیت در تمام ادوار شعر فارسی رواج داشته و یکی از ویژگی‌های شعر فارسی است. در بیت زیر نیز سلیمان و جمشید در یک بیت آمده‌اند:

دارای سلیمان فر جم‌جاه محمّد
که اهریمنش از بیم کند ترک مناهی
(دیوان: ۳۶)

ضحاک: اشارات او به ضحاک، هم ناظر بر قیام کاوه علیه او و هم رویدن مار بر شانه اوست که صبحی مار را بر گردن او توصیف کرده است:

ضحاک فتنه شد متواری ز بیم تو
گرزت نه گاوسار و درفشت نه کاویان
(دیوان: ۲۲)

و:

تخته نمرود و کرکس گردن ضحاک و مار
کلبه دباغ و زاغ و جلد مردار و زغن
(دیوان: ۲۷)

فریدون: یک بار کریم‌خان زند و باری دیگر نیز محمدجعفرخان زند را به استعاره فریدون دانسته است.

نهاد افسر جمشید بر سر افریدون
نشست بر سر تخت قباد نوشروان
(دیوان: ۲۴)

و:

فریدون زمان جمشید ایام آنکه می‌زیبد

هم آن بر حضرتش چاکر هم این بر درگهش دربان
(دیوان: ۱۱۲)

فریدونی که بعدها در زمان آغا محمدخان، حتی در بین خدمتکاران او هم نمی‌گنجد:

در زمان شه جم‌جاه محمدخان آن که ز فرط خدمش نام فریدون گم شد
(دیوان: ۹۴)

جایی هم پرنده‌ای شکاری (باز) را بر بازوی فریدون تصویر کرده است. وصف باز فریدون در شاهنامه نیامده است:

باز و بازوی فریدون هدهد و بام سبا طوطی و صحرای هند و قمری و شاخ سمن
(دیوان: ۲۷)

او معتقد است که فردوسی بخاطر به شعر درآوردن روایت فریدون است که به این مرتبه رسیده و به خود می‌بالد:

دانای طوس و درگه اولاد آتبین استاد گنجه و در فرزند فیلقوس
(دیوان: ۱۶)

شخصیت‌های دیگر شاهنامه که صباحی به فرازی از داستان آن‌ها اشاره کرده بدین شرحند:

کاوه: پتک و سندان او: ۲۹، درفش کاویان: ۲۲؛ ایرج: شهادت او: ۲۴؛ منوچهر: فرّ او و جانشینی ایرج: ۲۴؛ نودر: ۱۶؛ طوس: ۱۶؛ کی قباد: تخت قباد: ۲۴، قباد شوکت: ۲۴، کلاه قباد: ۹۷؛ کیان: ۲۴، ۲۶، ۶۶، ۳۶؛ کاووس: افسر کاووس: ۳۸، افسانه کاووس: ۶۹؛ کی افسر: ۸۳، کی نگین: ۳۵؛ سیاوش: خون سیاوش: ۲۴، سیاوش هوش: ۲۴، سیاوش و فرنگیس: ۳۶؛ کیخسرو: کیخسرو و غار: ۴۰، ۴۶، انتقام‌گیر سیاوش: ۲۴؛ اسفندیار: هفت‌خان او: ۴۸، رستم و اسفندیار: ۹ و ۲۵؛ بهمن: ۲۵؛ دارا: مخزن دارا: ۴، باج دارا: ۵، اسکندر و دارا: ۴۸، ۱۵، ۳۶؛ داراشکوه: ۲۴، دارای یمن: ۴۹، قصه غم انگیز دارا: ۶۹، دارای عیش: ۱۰۴، قبای دارا: ۹۷، استعاره از پادشاه: ۱۰۹؛ انوشیروان: ایوان مدائن: ۵، ۱۴، ۹۴، کسری رای: ۲۴، جانشین بلافضل قباد: ۲۴.

۲-۲-۲- پهلوانان و دیگر اشخاص شاهنامه

سام نریمان: ۴۸، ۷۵، ۷۸؛ دستان، زال: ۴۸، ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۹؛ رستم: ۴۸، رستم و اسفندیار: ۹، رستم و اشکبوس: ۱۶، رستم و شغاد: ۱۶، هفت‌خان رستم: ۲۲، نماد شجاعت: ۱۰۷، ۱۱۴، ۲۴، ۱۲۱، رخس او: ۴۱، ۴۶، ۴۸، گرز گاوسار او: ۹، ۲۲، ۸، ۱۴، ۲۱، نجات بیژن به دست او: ۱۱۸؛ زرسب: زرسب اسب: ۲۴؛ فرامرز: فرامرز گرز: ۲۴؛ برزو: برزو برز: ۲۴؛ زواره: زواره خنجر: ۲۴؛ پشنگ: پشنگ هنگ: ۲۴؛ گیو: گیوسنان: ۲۴؛ آرش: آرش کمان: ۲۴، شست آرش: ۲۲؛ بیژن: بیژن و هومان: ۴۸، بیژن و یوسف: ۳۸، ۱۱۸؛ مانی: خامه مانی و نامه ارژنگ: ۱۸ و ۳۴.

۲-۲-۳- چند نکته پیرامون تلمیحات شاهنامه‌ای صباحی

الف: جمشید استعاره از خورشید و نیز تلمیح به داستان جمشید و خورشید از داستانهای عاشقانه فارسی است:

تیغش کند به کاسه جمشید، خون دل تیرش زند به دیده خورشید، نیشتر
(دیوان: ۱۴)

خدیو کی نگین و جم مکین آقا محمدخان که باشد چون جم و کی چاکری اورا و
رباید تاج از خورشید و دیهیمی به پیغامی ستاند باج از جمشید و اقلیمی به ایمایی
(دیوان: ۳۵)

در زمان شه کی افسر جمشید سریر آسمان درگه و مه رایت و خورشید لوا
(دیوان: ۸۳)

استعارگی جمشید از خورشید دقیقاً ناظر بر همانندی‌های اساطیری جمشید و ایزد مهر است چنان‌که جمشید را نمودی از مهر شمرده‌اند: «شاید بتوان باور داشت که جمشید، به عنوان شاه و پدر نخستین انسان‌ها، در واقع تجسم ایزد مهر است بر زمین» (بهار، ۱۳۷۵: ۲۳۷). در شاهنامه نیز اشاره‌گونه‌ای به این همسانی دیده می‌شود:

چو خورشید تابان میان هوا نشست بر او شاه فرمان‌روا
(شاهنامه: ۲۹ / ۱۳)

ب: هفت خان (هم به نام رستم و هم به نام اسفندیار آمده است)
هفت‌خان را در ادب فارسی اغلب «هفت‌خوان» می‌نویسند. وجه تسمیه این کلمه را آن دانسته‌اند که رستم و اسفندیار بعد از هر کامیابی خوانی از اغذیه لذیذ می‌گسترند که این وجه تسمیه صحیح نمی‌نماید. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۵۰) این کلمه در دیوان صباحی به هر دو صورت «هفت‌خان» و «هفت‌خوان» آمده است

رضوان به بزم تو نکند یاد هشت خلد رستم به رزم تو نبرد نام هفت‌خان
(دیوان: ۲۲)

فتح خیر برد از خاطر حدیث هفت‌خوان قتل عتتر کرد زشت افسانه اسفندیار
(دیوان: ۴۸)

ج: مشابهت و همراهی داستان بیژن و یوسف:

ز آوردن پیراهن یوسف به پدر بر ز انداختن مهرنیا، در چه بیژن
(دیوان: ۳۸)

نیامد بوی پیراهن به یوسف برون شد چاره از دست تهمت
که در مصر فنا افتاد یوسف که در چاه عدم فرسود بیژن
(دیوان: ۱۱۸)

د: «تهمت» به عنوان معادل معنایی نام «رستم»، مهم‌ترین لقب جهان پهلوان ایران در شاهنامه است که گاهی به یلان دیگری چون اسفندیار نیز اطلاق می‌شود. (۹ / ۱۱۸)

کمر به خون سیاوش بست، کیخسرو سپه کشید به توران، تهمت ایران
(دیوان: ۲۴)

نیامد بوی پیراهن به یوسف برون شد چاره از دست تهمت
(دیوان: ۱۱۸)

ه: «کسر غرفه کسرا» از حوادث اتفاق افتاده در شب ولادت پیامبر(ص) شیخ صدوق در این زمینه در کتاب امالی می‌گوید: «آن شب طاق کسری شکست برداشت و چهارده کنگره از آن فرو ریخت و دریاچه ساوه خشک شد و وادی سماوه پر از آب شد و آتشکده فارس که از هزار سال فروزان بود خاموش گردید.» (صدوق، ۱۳۶۲: ۲۸۶) صباحی این اتفاقات را به زیبایی و ایجاز در یک بیت گنجانده است.

نم رود سماوه، خشکی دریاچه ساوه خمود نار آتسخانه، کسر غرفه کسرا
(دیوان: ۵)

۲-۳- صحنه‌پردازی‌های حماسی در شعر صباحی بیدگلی

یکی دیگر از جلوه‌های تأثیر متون حماسی، تصویرهایی است در متن قصاید که در وصف جنگاوری و شجاعت ممدوح پرداخته شده است. بعضی شاعران در مدح حکام و فرمانروایان عهد، گاهی چنان عنان اختیار را از دست می‌دهند و مبالغه را از حد می‌گذرانند که ممدوح را در شجاعت و رزمجویی از رستم دستان، در سخاوت از حاتم طایی، در عظمت پادشاهی از جمشید و فریدون برتر می‌انگارند و چنان توصیفات دقیقی از رشادت‌های ممدوح می‌سازند که با عالی‌ترین متون حماسی پهلو می‌زند! این سنت همیشه در ادب فارسی و در شعر چامه‌سرایان ستایشگر وجود داشته و برای شاعر چندان هم مهم نبوده که ممدوح او تا چه اندازه درخور و هم‌قد این ستایش‌ها و مبالغه‌هاست. آنچه برای او در درجه اول اهمیت قرار داشته، قدرت‌نمایی در وصف، مبالغه، تصویرگری و مضمون‌سازی بوده است.

صبحای بیدگلی نیز از همین گروه شعراست که در اوصاف حماسی کم نمی‌آورد و به اقتضای استادان قدیم، هرچه قوی‌تر و جدی‌تر می‌سراید:

روز و غا که تابد چون برق، روی تیغ	هنگام کین که نالد چون رعد نای کوس
روی دلاوران همه را گونه زریر	چهر بهادران همه را رنگ سندروس
افتد ز نوک رمح، به روی سماک، چاک	تفسد ز نعل رخش، به پشت سمک،
پران عقاب تیر زند پنجه بر صدور	رنگین نهال نیزه به بار آورد رؤوس
آسوده زیر خاک به آموزش آورند	یاد از شغاد، رستم و رستم ز اشکیوس

(دیوان: ۱۵ و ۱۶)

فردوسی نیز چهره دلاوران را از ترس به سندروس و زریر تشبیه کرده است.

نیز در مبالغه و برتری دادن رزمندگان ممدوح بر پهلوانان شاهنامه:

روز هیجا از خروش رزمجویان چون شود	وحشت محشر عیان، شور قیامت آشکار
تیغ گردد از دوسو خندان چو برق اندر	کوس گردد از دوسو نالان چو رعد اندر بهار
در بر هر سرفراز و بر کف هر رزمساز	جوشن خنجر گداز و خنجر جوشن گذار
کرده تیغ آبگون و ساخته نعل هیون	لاله‌گون صحرا زخون و نیلگون‌دشت از غبار
کوشش رویین‌تنان چندان که از خاطر برد	زال گردون داستان رستم و اسفندیار

(دیوان: ۹)

از ویژگی‌های سخن حماسی، کاربرد تصویرهای جاندار و زنده و وصف‌هایی است که جنبه حقیقت‌نمایی نیرومند داشته باشد و سخن را تقویت کند. (محمدی افشار، ۱۳۸۹: ۱۶۶) صباحی نشان داده است که در پروردن این تصاویر استاد است و بخوبی می‌تواند سبک سخن شاعران خراسان را در شعر خود زنده کند. ابیات زیر نمونه‌ای این تصویرگری‌های صباحی است که در زبانی کاملاً حماسی سروده شده است:

تیرش چو روز کینه کند از کمان گذار	گرزش چو گاه حمله کند بر هوا گذر
مرغی است آن، که سینه خصمش بود،	ابریست این، که خون عدو باشدش مطر
در سینه سمک، ز بن رُمح او شکاف	در خرمن فلک ز سر تیغ او شرر
گرزش به گاه حمله کند چشم مهر، کور	کوشش به وقت ناله کند گوش چرخ، کر
با داستان معرکه او ز یاد برد	دستان حکایت پدر و قصه پسر

(دیوان: ۱۴)

در ابیات بالا علاوه بر صنایع بدیعی موازنه، ترصیع، مطابقه و تلمیح، تشبیهات و استعارات و کنایات متعددی به چشم می‌خورد که برخاسته از ذوق حماسی صنعتگر و تصویرگر صبحی است. جستجو در تشبیهات حماسی دیوان صبحی نشان می‌دهد که او بسیاری از تشبیهات، عبارات و اوصاف را از شاهنامه برگرفته است؛ مثلاً در ابیات زیر:

باره بر تن‌ها تگاور، چون پلنگ اندر	تیغ در خون‌ها شناور چون نهنگ اندر
گردن شیران نهنگ تیغ برآن را غذا	گرده گُردان عقاب تیر پرآن را شکار

(دیوان: ۹)

تشبیه اسب به پلنگ، تنهای کشتگان به کوه، شمشیر به نهنگ، خون به دریا و تیر پران به عقاب برگرفته از شاهنامه است؛ یا تشبیه ممدوح به پهلوانان شاهنامه و اعمال آنها:

پشنگ هنگ و سیاوش هوش و	قباد شوکت و دارا شکوه و جم فرمان
زراسب اسب و فرامرز گرز و برزو برز	زواره خنجر و آرش کمان و گیو سنان
چو کار جنگ کند راست، آردش	چو برگ حرب کند ساز بخشدش آسان
سماک نیزه و خورشید خود و پروین	هلال تیغ و مجره کمند و قوس کمان
به دست تیغ، کند جا چو در صف	به کف سنان، چو نهد پا به عرصه میدان
زند به سوگ پدر تاج بر زمین، بهمن	کند به مرگ پسر جامه نیلگون، دستان

(دیوان: ۲۴ و ۲۵)

۳- نتیجه‌گیری

حاجی سلیمان صبحی بیدگلی، شاعر معروف ایران در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است که با بسیاری از متون کهن فارسی آشنا و محشور بوده که از آن میان، شاهنامه فردوسی شایسته توجه است. تأثیر شاهنامه بر شعر صبحی را می‌توان در گزاره‌های زیر خلاصه کرد.

- ۱- یادکرد نیکو از فردوسی و شاهنامه.
- ۲- اشاره فراوان به اشخاص و عناصر شاهنامه؛ به نحوی که نام بیش از ۴۰ تن از شخصیت‌های شاهنامه به همراه فرازی از داستان آن‌ها در دیوان صبحی آمده است. در این حوزه، تلمیح به اشخاص شاهنامه در دو گونه محقق شده است: یا ممدوح را بر آنان ترجیح می‌دهد و یا ممدوح را به آنان تشبیه می‌کند که عالی‌ترین وجه در این مورد، استعاره است. بیشترین تلمیحات شاهنامه، از پهلوانان مربوط به رستم و رخش و گرز و هفت‌خان او نزدیک به ۲۰ بار تلمیح و از شاهان مربوط به جمشید با بیش از ۲۰ بار تلمیح است. پربسامدترین نام شاهنامه‌ای نیز «خسرو» با بیش از سی بار تکرار است که نزدیک به ۲۰ مورد استعاره از پادشاه است و بیش از ده مورد نیز به داستان‌های خسرو و شرین تلمیح دارد. موارد مربوط به خسرو را در مقاله دیگری بررسی کرده‌ایم.
- ۳- صحنه‌پردازی‌های حماسی شامل اغراق، اسنادهای مجازی کنایات، اوصاف هنری و تشبیهات حماسی که در زبانی فاخر پرورده شده است.
- ۴- در دیوان صبحی همانند اغلب شعرای فارسی‌زبان، داستان‌های اساطیری، پهلوانی و تاریخی ایرانی با داستان‌های اسلامی و سامی در آمیخته که از آن میان می‌توان به خلط داستان سلیمان و جمشید، یوسف و بیژن اشاره کرد.
- ۵- برتری دادن ممدوحان خود (شاهان زندیه و قاجار) بر پادشاهان اساطیری مانند فریدون و جمشید و نیز در شجاعت بر رستم و زال.

- ۶- برتری دادن حماسه‌های دینی بر حماسه ملی مانند رشادت‌های حضرت علی بر حماسه‌های رستم و اسفندیار.
 ۷- همچنین همراه آمدن اسطوره‌های ایرانی و تازی در یک بیت مانند رستم و حاتم، حاتم و داستان و ... نشان‌دهنده درآمیختن کامل فرهنگ ایرانی و عرب در عصر اوست.

فهرست منابع:

- ۱- آذر بیگدلی، لطعلی بیگ. (۱۳۳۷). *آتشکده آذر*. با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی. تهران: مؤسسه نشر کتاب
- ۲- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۳). *نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی*. فصلنامه پژوهش‌های ادبی. ش ۴. صص ۷-۳۶
- ۳- _____ (۱۳۸۷). *آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه*. ادب پژوهی. ش ۶. صص ۱۳۳-۱۶۱
- ۴- _____ (۱۳۸۶). *شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی*. پیک نور. س ۵. ش ۳. صص ۱۲-۱۹
- ۵- اردلان جوان، سیدعلی. (۱۳۶۷). *تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- ۶- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). *پژوهشی در اساطیر ایران*. ویراسته دکتر کتایون مزداپور. تهران: انتشارات آگه
- ۷- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). *دیوان*. با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی به اهتمام ع- جریزه‌دار. تهران: اساطیر
- ۸- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۴). *حافظ و حماسه ملی ایران*. مجله حافظ. مهر ۱۳۸۴. شماره ۱۹. صص ۳۳-۳۶
- ۹- رعدی آذرخشی، غلامعلی (۱۳۶۱). *سخنی درباره شاهنامه و بوستان*. مجله آینده. سال هشتم، آبان ۱۳۶۱. شماره ۸. صص ۴۵۹-۴۷۱
- ۱۰- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *با کاروان کله*. مجموعه نقد ادبی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی
- ۱۱- سیف، عبدالرضا. (۸۳ و ۱۳۸۲). *بازتاب شاهنامه فردوسی در غزلیات شمس مولوی*. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. صص ۶۱-۸۰
- ۱۲- صباحی بیدگلی، حاجی سلیمان. (۱۳۶۸). *دیوان مندرج در هفت شهر عشق*. آراسته رضا معصومی. تهران: کتابفروشی حافظ
- ۱۳- صدوق، ابوجعفر محمد. (۱۳۶۲). *امالی*. ترجمه محمدباقر کمره‌ای. چاپ چهارم. تهران: اسلامیه
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۴). *شاهنامه فردوسی*. (متن کامل) بر اساس چاپ مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره
- ۱۵- محمدی افشار، هوشنگ. (۱۳۸۹). *بازتاب حماسه ملی در شعر مسعود سعد*. مجله مطالعات ایرانی. س ۹. ش ۱۷. صص ۱۵۷-۱۸۲
- ۱۶- مشتاق مهر، رحمان و آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۶). *یادداشت‌هایی درباره نکات و اشارات شاهنامه‌ای در دیوان ناصر خسرو*. مجله مطالعات ایرانی. س ۶. ش ۱۱. صص ۱۹۵-۲۱۸
- ۱۷- نوریان، مهدی. (۱۳۸۰). *خاقانی شروانی بر خوان رنگین فردوسی*. نشر دانش. ش ۱۰۱. صص ۲۰-۲۴

Sabahi-e Bidgoli And Shahname

Rooh Allah Khademi

Ph.D candidate of Persian language and literature. University of Yazd.

Fatemeh Zare'i

MA of Persian language and literature at Shiraz University

Abstract

Shahname of Ferdawsi is a thick shading tree that has taken all the Iranian ancient culture and civilization under shelter. The knowledgeable Iranians have always enjoyed the blessings of this eternal tree and drawn on it in their fascinations. The dazzling and beautiful stories of it have inspired the poets for centuries. Jamshid with the mysterious bowl, Rustem riding the brave Rakhsh with the cow-headed club in his hand, Bijan in the well of loneliness, Siawash within the curtain of innocence, and other nobles of Iran's mythological history have ever decorated the papers of poetry and painting and the walls of porches and halls; they constitute a major part of the collective good and bad memories of each Iranian.

Haji Solaiman Sabahi-e Bidgoli Kashani is one the founders of the movement Literary return. By looking backward to the climatic and gorgeous era of Persian poetry, he deeply understood Shahname and its well-made pictures and then decorated his own poems with Shahnameian themes. He, who calls Ferdawsi "the wise of toos", has utilized the Persian literature masterpiece in both language and thought scopes, by adopting the book's ironic methods for his different purposes "describing the appraised", "glorying", "depiction" and "wisdom problems analysis".

Keywords: Sabahi-e Bidgoli, Shahname, epic, Literary Return Era poetry

دانشگاه هرمزگان

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir